

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که کلام مرحوم شیخ (ره) در رسائل در مسئله مصلحت سلوکیه مقداری اضطراب دارد و جای مفصل بحث از اینکه آیا این نظریه درست است یا نه؟ در همان بحث حجیت خبر واحد و جمع بین حکم واقعی و حکم ظاهری است که این شاء الله مفصل عرض می‌کنیم.

حال بعد از اینکه نظریه واقعی روشن شد و بعضی از اشکالات هم در آن بود، می‌خواهیم ببینیم که طبق مصلحت سلوکیه آیا قاعده بر اجزاء است یا عدم اجزاء؟ تا به حال مسئله اجزاء را بر طبق سببیت به مسلک اشاعره و معتزله بررسی کردیم، حال آیا بر طبق مصلحت سلوکیه قاعده اجزاء است یا نه؟

مسئله اجزاء بنا بر مصلحت سلوکیه

مرحوم شیخ و به تبعشان مرحوم محقق نائینی (قدس سرهما) فرموده‌اند که: بر طبق مسئله مصلحت سلوکیه قاعده عبارت از عدم اجزاء است، برای اینکه بنا بر مصلحت سلوکیه، واقع «علي ما هو عليه» باقی می‌ماند و مصلحت نسبت به واقع هیچ تغییری پیدا نمی‌کند، فقط در سلوک این اماره و اینکه اگر در خارج عملمان را بر طبق این اماره قرار دادیم، مصلحت وجود دارد.

البته نکته‌ای که در اینجا وجود دارد و جای بحثش در همان مباحث حجیت امارات است این است که اصلاً شیخ (ره) به چه هدفی مسئله مصلحت سلوکیه را پایه‌گذاری کرده است؟ از بعضی از عبارت‌های شیخ (ره) استفاده می‌شود که ایشان در مقام جمع بین حکم واقعی و ظاهری این کار را کرده است و از بعضی از عبارات استفاده می‌شود که برای اینکه فرار از محذور تصویب این کار را کرده است، برای اینکه بنا بر مسلک اشاعره و معتزله تصویب لازم می‌آید.

پس مرحوم شیخ (ره) برای فرار از محذور تصویب مصلحت واقعیه این نظریه را داده است و همین در کیفیت بحث دخالت دارد که مصلحت سلوکیه را به چه هدفی اصلاً مطرح می‌کنید؟ و چه غرضی بر این مترتب می‌شود؟

علي اي حال آنچه که مسلم است این است که مرحوم شیخ (ره) در مصلحت سلوکیه قائل‌اند به اینکه واقع «علي ما هو عليه» واقعی است و حال که کشف خلاف شد، نتیجه می‌گیریم که واقع را انجام ندادیم، و لذا نتیجه عدم الاجزاء است.

لذا هم مرحوم شیخ انصاری و هم مرحوم نائینی (قدس سرهما) فرموده‌اند که: بنا بر نظریه مصلحت سلوکیه قاعده عدم اجزاء

است.

نقد و بررسی قول به عدم اجزاء بنا بر نظریه مصلحت سلوکیه

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب محاضرات هم بر شیخ و هم بر مرحوم نائینی (قدس سرهما) اشکال کرده و فرموده‌اند: این مطلب بنا بر یک مبنا صحیح است و بنا بر مبنای دیگر باطل است.

در بحث از اینکه آیا قضاء تابع اداء هست یا نه؟ این اختلاف وجود دارد که عده‌ای قائل‌اند به اینکه «القضاء تابعه للأداء»، کسی که باید نمازش را در وقت می‌خواند، اگر در داخل وقت نمازش را نخواند و نمازش قضا شد، بعضی گفته‌اند که: برای وجوب صلات در خارج وقت نیاز به امر جدید نیست، بلکه همان امری که دلالت بر وجوب صلات در داخل وقت می‌کند، همان امر برای وجوب قضاء کافی است و نیاز به امر جدید نداریم.

مرحوم آقای خوئی (ره) فرموده‌اند: بنا بر این مبنا که بگوییم: برای قضاء نیاز به امر جدید نداریم، یعنی همان امر مربوط به داخل وقت، در خارج وقت هم موجود است. البته کسانی که این حرف را می‌زنند، معمولاً این چنین می‌گویند که: در اینجا تعدد مطلوب وجود دارد؛ یک امر نسبت به اصل صلات و مطلوبیت آن داریم و امر دیگر نسبت به این است که این صلات در داخل وقت انجام شود، حال که این شخص در داخل وقت صلات را انجام نداده، با مطلوب دوم مخالفت کرده است، اما مطلوب اول که وجوب اصل صلات باشد باقی است.

بنابراین کسانی که می‌گویند: قضا تابع اداء هست، می‌گویند: تعدد مطلوب داریم و وقتی که مطلوب متعدد شد، نتیجه می‌گیریم که اصل مطلوبیت صلات در خارج وقت به قوت خودش باقی است.

مرحوم آقای خوئی (ره) فرموده‌اند: وقتی می‌گویید: اصل مطلوبیت صلات هست و امر به اصل نماز در خارج وقت باقی است، بعد از اینکه کشف خلاف شد، چون امر باقی است باید قائل به عدم اجزاء شویم و لذا حرف شیخ (ره) را در این فرض می‌پذیریم که قائل به مصلحت سلوکیه هستید و فرموده‌اید: قاعده بر طبق مصلحت سلوکیه عدم اجزاء است. پس این عدم اجزاء بنا بر این مبنا که بگوییم: «القضاء تابعة للأداء» صحیح است.

اما بنا بر مبنای دوم که قضاء تابع اداء نیست، بلکه قضاء نیاز به یک امر جدید دارد گفته‌اند که: کسانی که می‌گویند: قضاء تابع اداء نیست، اینها وحدت مطلوبی هستند و می‌گویند: شارع به صلات امر کرده، آن هم صلات در این وقت خاص و این هم به نحو وحدت مطلوب است، و لذا نماز مقید به این وقت برای مولا مطلوب است، نه اینکه بگوییم اصل نماز مطلوب است و مطلوب دوم این است که در این وقت آورده شود.

در نتیجه حال که وقت گذشته، در خارج وقت قضاء نیاز به امر جدید دارد، و لذا در اینجا چرا در خارج وقت باید قائل به عدم اجزاء شویم؟ در خارج وقت فرضمان این است که امر جدید هم نداریم، پس باید قائل شویم به اینکه قاعده اقتضای اجزاء دارد.

پس خلاصه اشکالی که در محاضرات بر مرحوم شیخ انصاری و نائینی (قدس سرهما) بیان شده این شد که اینکه می‌گویید: طبق مصلحت سلوکیه قاعده عدم اجزاء است، این بنا بر این مبنا است که بگوییم: «القضاء تابعة للأداء»؛ اما بنا بر این مبنا که قضاء تابع اداء نباشد، این نظریه، نظریه صحیحی نیست.

آیا این اشکال صاحب محاضرات بر مرحوم شیخ (ره) وارد است یا نه؟ در اینجا نکته‌ای که باید به آن توجه شود و بحث اصلی آن در همین بحث می‌آید که آیا قضاء تابع أداء هست یا نه؟ این نکته است که آیا این دو نظریه – یک نظر این است که قضاء تابع أداء است و نظر دوم هم این است که قضاء نیاز به امر جدید دارد و تابع أداء نیست – واقعاً همان طور که مشهور قریب به اتفاق گفته‌اند، مبتنی بر وحدت و تعدد مطلوب است، یعنی کسانی که گفته‌اند: قضاء تابع أداء است، واقعاً تعدد مطلوبی هستند و کسانی که گفته‌اند: قضاء تابع أداء نیست وحدت مطلوبی هستند و یا اینکه ممکن است که هر دو بنا بر تعدد مطلوب باشد؟ هم کسانی که قائل‌اند به اینکه قضاء تابع أداء است و هم کسانی که قائل‌اند به اینکه قضاء تابع أداء نیست، هر دو چاره‌ای ندارند که جز اینکه قائل به تعدد مطلوب شوند.

به عبارت دیگر حتی کسانی که قائل‌اند به اینکه قضاء تابع أداء نیست، اینها هم باید قائل به تعدد مطلوب شوند و اینها هم اگر قائل شوند به اینکه وحدت مطلوب هست، نمی‌توانند بیایند این نظریه‌ی خودشان را مطرح کنند.

عرض کردیم که این بحث مفصلی است که آیا این دو نظریه مبتنی بر تعدد و وحدت است و یا هم صاحبان نظریه اول و هم صاحبان نظریه دوم که گفته‌اند: قضاء تابع أداء نیست، اینها هم باید قائل به تعدد مطلوب شوند، حال آیا می‌شود این حرف را زد یا نه؟ که این را عرض کردیم که در آنجا باید بحث شود.

بنابراین اگر کسی گفت که: هر دو نظریه بنا بر تعدد مطلوب استوار است، دیگر این اشکال صاحب محاضرات وارد نمی‌شود، چون عرض کردیم که بنا بر تعدد مطلوب، در خارج وقت هنوز مطلوب مولا واقعاً باقی است و اگر مطلوب مولا واقعاً باقی است، در اینجا باید قائل به عدم اجزاء شد، برای اینکه اگر مطلوب مولا باقی است و الآن کشف خلاف هم شد، چون مطلوب مولا را نیاوردیم، قاعده اقتضاء عدم اجزاء دارد.

اشکال استاد محترم قول به عدم اجزاء بنا بر نظریه مصلحت سلوکیه

در اینجا فقط آن نکته‌ای که بنا بر نظریه طریقیّت بیان کردیم، در اینجا هم مطرح می‌شود که بر خلاف مشهور که قائل به طریقیّت شده و بنا بر طریقیّت عدم اجزاء را قائل است، عرض کردیم که این حرف بنا بر این مبنا درست می‌شود که «فی جمیع الأحوال» مکلف به آوردن واقع باشیم، در حالی که درست است این اماره طریقیّت دارد، اما آیا حجیت نداشت؟ حجیت به همین مقدار که برای اسقاط تکلیف کند کافی است.

مشهور گفته‌اند: در جایی که اماره بر خلاف واقع آمده، باید واقع را انجام دهید و این اماره فقط عنوان معذرت را دارد که در آنجا هم عرض کردیم که اماره وقتی که حجیت دارد، حجیت معنایش اسقاط تکلیف است و معنایش این است که به همین مقدار که آورید کافی است.

می‌خواهیم بگوییم که: این اماره حجیت دارد، اما معنای حجیت این نیست که یک چیز بی ارزش محض است و فقط این طریق به واقع است، بلکه عنوان حجیت را شارع به کار برده و فرموده: بر طبق همین عمل کنید، و لذا باید قائل شویم که عمل بر طبق آن اسقاط تکلیف می‌آورد و این اسقاط تکلیف همان اجزاء است.

همین مطلب را بنا بر نظریه مصلحت سلوکیه هم می‌خواهیم بیان کنیم که درست است که بنا بر نظریه مصلحت سلوکیه، در «واقع علی ما هو علیه» تغییری به وجود نمی‌آید و این حرف درستی است، اما مگر از اول ملتزم هستیم به اینکه واقع را انجام

آنچه باید به آن ملتزم شویم، همین طرق و امارات است که باید به آن عمل کنیم که تا به حال این اماره بوده و بر طبقش عمل کردیم، مثلاً این اماره می‌گوید: سوره جزئیت برای نماز ندارد و بر طبقش عمل کردیم، حال بعد از چند سال اماره دیگر می‌گوید که: سوره جزئیت برای نماز دارد، از وقتی که اماره دوم قائم می‌شود، باید بر طبق آن اماره دوم عمل کنیم، اما گفتیم که: اماره دوم نفي حجیت اماره اول را ندارد، و لذا باید بگوییم که: جلوي استمرار حجیت اماره‌ي اولي را می‌گیرد.

بنابراین اماره اول حجیت داشته و این شخص هم بر طبق آن عمل کرده است و همین مقدار کافی است و به نظر ما، ولو اینکه مصلحت سلوکیه از نظر مبنا مخدوش است، همان طور که اشکالاتشان را هم عرض کردیم، اما اگر کسی مثل مرحوم شیخ انصاری(ره) قائل به مصلحت سلوکیه شد، باید قائل به اجزاء شود، برای اینکه در مصلحت سلوکیه می‌گویید: تطبیق عمل بر طبق آن اماره لازم بوده و این شخص هم تطبیق داده است، لذا دیگر نیازی به اعاده و قضاء نیست.

تا اینجا بحث بنا بر همه این مبانی تمام شد، بنا بری مبنای طریقت، جعل حکم مماثل، جعل مؤدی، سببیت اشعری، سببیت معتزلی و مبنای سببیت امامیه که همین مصلحت سلوکیه بود، مسئله‌ی اجزاء و عدم اجزاء را بررسی کردیم و به این نظر رسید که بنا بر همه این مبانی باید قائل به اجزاء شویم.

مسئله اجزاء در فرض شک بین طریقت و سببیت

بحث بعدی که مرحوم آخوند(ره) مطرح کرده‌اند این است که اگر شک کردیم بین اینکه حجیت اماره بنا بر طریقت است یا سببیت، در اینجا باید چکار کنیم؟

اصلاً مجالی برای این بحث بنا بر نظری که عرض کردیم نیست، وقتی که گفتیم: طبق همه مبانی باید قائل به اجزاء شد، دیگر اینکه بگوییم: اگر شک کنیم حجیت امارات از باب طریقت است یا از باب سببیت، باید چه کنیم؟ روی این نظریه اصلاً دیگر فرضی ندارد، برای اینکه چه از باب طریقت باشد و چه از باب سببیت، گفتیم که نتیجه‌اش اجزاء است.

اما بنا بر مبنای آخوند(ره) و دیگران که گفته‌اند: بنا بر طریقت نتیجه عدم اجزاء است و بنا بر سببیت نتیجه اجزاء است، این بحث معنا دارد.

حال اگر کسی گفت که: نه دلیلی بر طریقت دارم و نه دلیلی بر سببیت دارم، شاک باقی ماند که آیا حجیت امارات از باب طریقت است یا سببیت؟ در اینجا می‌خواهیم ببینیم که قاعده از نظر اجزاء و عدم اجزاء چه اقتضایی دارد؟ مرحوم آخوند(ره) فرموده‌اند: در اینجا باید بین کشف خلاف در وقت و کشف خلاف در خارج وقت فرق قائل شویم.

آخوند(ره) فرموده: اگر در وقت کشف خلاف شد، قاعده بر عدم اجزاء است، اما اگر در خارج وقت کشف خلاف شد، نظریه ما اجزاء است.

حال در اینجا حتماً به کفایه‌ی مرحوم آخوند(ره) مراجعه بفرمایید و دلیل ایشان در این بحث را ببینید، فردا دلیل مرحوم آخوند(ره) را با توضیح بیشتر نظریه ایشان نقل می‌کنیم و ببینیم که آیا در این نظریه اشکالی وارد هست یا نه؟